

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحث درباره صراحت الفاظ عقود بود که مرحوم شیخ فرمودند در مقابل صراحت، عرض کردیم عادتاً در مقابل صراحت کنایه است یعنی وقتی می گویند صریح در مقابلش کنایه است لکن صراحت در این جا مقابل مجاز هم هست، مقابل مشترک هم هست، مراد این است که لفظی که استعمال می کنیم صریح و واضح و روشن در آن معنایی که عقد است نباشد، مراد این است، حالا می خواهد مجاز باشد، مجاز بعید، قریب، مشترک لفظی باشد بآی نحو باشد، این صراحت را به آن صراحت مصطلح بکار نبریم چون وقتی صریح می گویند در مقابلش یعنی کنایه، لابد آن یکنون صریحاً فلا یکفی الکناية اما وقتی مجاز گفتند در مقابلش حقیقت است و حقیقت باشد و مجاز نباشد إلی آخره و ما به مناسبتی یک مقداری این بحث را توسعه دادیم چون هدف ما این بود که در بحث معاطات همین بحث را مطرح بکنیم، این بحثی را که ما الان مطرح کردیم در واقع در دو جهت شد، یکی اعتبار لفظ و یکی صراحت لفظ چون مرحوم شیخ به مناسبت صراحت فرمود، اگر نوارهای سابق را گوش بکنید من چند بار در بحث معاطات عرض کردم راجع به معاطات صحبت می کنیم در ذیل بحث آینده که صراحت باشد.

علی ای حال آن چه که الان به ذهن ما می رسد یک باید، اضافه بر اعتبار لفظ باید صریح باشد، و عرض کردیم مراد از صراحت یعنی به موادش، به هیئتش، چون در لغت عربی هیئت تاثیرگذار است، مواد تاثیرگذار است، هیئات افرادی تاثیرگذارند، هیئات ترکیبی تاثیرگذارند، با مراعات هیئات، تاثیرگذار یعنی وضع شده، در لغت عربی معانی مختلف را که خواستند افاده بکنند با هیئات مختلف، عرض کردیم در لغات بشری کلاً این طور است یا لفظ دیگری قرار می دهند مثلاً فرض کنید خورد ضرباً را مثلاً، اکل را یک لفظ برایش قرار می دهند، آکل را که فاعل باشد یک لفظ دیگه اصلاً، ماده دیگری، اصلاً هیئت را کلاً فاعل را عوض می کنند، نه هیئت را عوض بکنند، اصلاً لفظش و ماده اش را، همه را لفظ دیگری قرار می دهند، یا به صورت لغات هندو و اروپایی که متعارفشان

.....
است کم و اضافه کردن در اول و آخر به اصطلاح پسوند و پیشوند، مثل کار کارگر، کار کارستان مثلا، کار بیکار یا در اول کلمه اضافه می کنند، یا در آخر کلمه اضافه می کنند.

یک عده از لغات هم که لغت عربی باشد که در این جهت خیلی چیز دارد با هیئات، اصلا هیئات در لغت عربی وضع دارند لذا این مباحثی که در کتب صرف تصریف از یک جهت شده، مباحثی که در کتب لغت از یک جهت شده، این ها بیانگر هیئات هستند، آن وقت در اصول هم انصافا تدریجا مباحث لغات را که انجام دادند روی مباحث هیئاتش خوب، مخصوصا اصول متاخر شیعه خیلی کار کردند، عرض کردیم اصولا در تاریخ اصول مباحث لغوی حتی صغرایش را هم بررسی کردند مثلا در همین کتب اصول حتی اصول شیعه مثل کتب علامه، مثل تهذیب، معانی باء، معانی فی، چون مثلا بعثک الکتاب بكذا، به مناسبت یا إن الله اشتری من المومنین، باء آمده، شروه بثمان بخص باء آمده، معانی باء، معانی من، معانی فی، در کتب اصول بود، تدریجا در اصول شیعه ما مثلا در معالم این ها دیگه حذف شد، در کتب علامه هست، در کتب اصول متاخر، متاخر مثل معالم این ها حذف شد، آن وقت در مثل قوانین و فصول که این ها اصول متاخر شیعه اند، این مباحث لغوی مفردات لغوی هم حذف شد اما مباحثی که در اصول ما فعلا ماند معانی هیئات است، انصافا هیئات را نگه داشتند و به اصطلاح روی هیئات کار کردند، هیئات افرادی مثل مشتق، هیئات ترکیبی ناقص مثل وصف و موصوف که مفهوم وصف را بررسی کردند یا اضافه، هیئات ترکیبی تام مثل جمله خبریه، جمله اسمیه، جمله انشائی، جمله فعلیه، جمله شرطیه، إلی آخره، مباحث بسیار خوبی را و یک قسم بحث هم که انجام دادند البته در اصول قدیم مختصر بود بعد ها در اصول ما باز هم به یک نکته فنی نه، مثلا معنای حرفی را خیلی رویش کار کردند، این در اصول اهل سنت هم هست، در اصول قدیم ما هم هست یعنی این مباحث در لغت هم هست، فرض کنید همین کافی ابن حاجب بحث حرفی دارد که عرض کردیم تصادفا جامی هم نسبتا شرح خوبی این جا دارد، همین که معروف است جامی یک قسمت هایش مشکل است همین است، حاصله و محصوله و محصله، این بحثی است که درباره معنای حرفی دارد و کرارا عرض کردیم مرحوم نجم الاثمه که بسیار بحث مستوفا و قشنگی راجع به معانی حرفیه دارد، مرحوم ایشان که متعارف آن زمان هم نبوده و انصافا هم خیلی ابداع بکار برده رضوان الله تعالی علیه.

.....

علی ای حال در اصول ما مثلاً به مناسبتی معنای حرفی را در مقدمه آوردند، در مباحث صیغه افعال به یک مناسبتی هم مثلاً در کفایه معنای فعلی آمده، خب البته این بحث اگر یک جا می شد بهتر بود، یک تحقیقی در معنای اسمی، حقیقت معنای اسمی، حقیقت معنای حرفی و حقیقت معنای حرفی، این مباحث لغت را این ها در اصول متاخر ما آمد و رویش کار کردند، تحلیل کردند، خیلی کار کردند انصافاً بینی و بین الله از کاری که اهل سنت کردند بعضی جاهایش خیلی بهتر است، این معنای حرفی را خیلی زحمت کشیدند، خیلی بیش از آن که در کتب متعارف اهل سنت آمده حتی در کتب نحویشان یا کتب لغویشان، این مباحث علوم را به اصطلاح یک بحثی دارند که عده ای از مباحث عاداتاً در علوم مختلف مشترک می شوند و ما عرض کردیم اگر ما باشیم و طبق قاعده، خوب دقت بکنید، ما فرق بحثمان مثلاً فرض کنید نجم الاثمه رضی که در شرح کافیّه بحث معنای حرفی را دارد با ماها که در مباحث اصول داریم بیاییم این فرق را بگذاریم اگر معنای حرفی فی نفسه و به جهات لغوی و شواهد لغوی و عرف عام مراد باشد این را در نحو بگذاریم، اگر معنای حرفی را می خواهیم بکشیم در فقه و استنباط و استنتاج این را در اصول بیاوریم، همان معنای حرفی است اما در اصطلاح بکشیم، عرف خاص چون بنده صاحب تقصیر عرف عام می گوئیم و عرف خاص، عرف اخص، عرف عام همین است که عامه مردم بکار می برند و زیربنا و اساس لغت است، عرف خاص یعنی عرف قانونی، آنی که حقوق دان ها و در قوانین بکار برده می شود، عرف اخص هم آنی است که در شریعت مقدسه بکار برده شده، این را سه مرحله برای عرف ما اصطلاحاً، این اصطلاح سراپا تقصیر لذا بهترین راه به نظر من این است که در مباحث لغوی اگر خواستیم وارد بشویم به آن مقداری که بر می گردد به مثلاً لغت، بر می گردد به اصطلاحات شریعت به عنوان قانون و بعد به عنوان قانون خاص یا اصطلاحات عمومی قانون یا اصطلاحات خصوصی شریعت مقدسه.

علی ای حال کیف ما کان این توضیح را عرض کنم که این مباحثی بوده که ما در اصول آوردیم، در اصول متاخر شیعه روی هیئات خیلی کار شده، البته متأسفانه هر کدامش یک جا مشتق را یک جا گذاشتیم، هیئت افعال را یک جا گذاشتیم، لا تفعل را یک جا گذاشتیم، اعاد مثلاً در ذیل اعاد و یعید را مطرح کردیم، یک انسجام بحث مرتبی به خودش نگرفته، آن وقت یک معانی ای هم در

.....

هیئات هست در هیئات ترکیبی مثل تقدیم ما حقه التاخير يفيد الحصر، این را هم بحث نکردیم، مثلاً بگوییم این جا جمله اسمیه است در مقام انشاء بکار برده شده این خیلی نادر است، خیلی بحث نکردیم، این جا مثلاً به خاطر این که این ادات آمده به خاطر این اگر این جا بود این طور بود، اگر این طرف بود این طرف بود این قسمت ها را هم متأسفانه ما در اصول بحث نکردیم اما روی هم رفته عرض کردم انصافاً مباحثی را که ما در اصول شیعه متاخر عرض کردم در درس اول عرض کردم مراد ما از اصول متاخر شیعه این اصولی است که از زمان وحید بهبهانی قدس الله نفسه تا حالا شده و این یک نحوه خاصی است یعنی این مقدار بحث هایی را که ما در مشتق داریم اهل سنت ندارند، باز بحث هایی که آن ها در معانی مفردات دارند ما نداریم، حالا هر دو لغت است، در اصول لغت هم آوردیم اما دو نحوه، آن وقت این نکته را دقت بکنید بحث سر این است که در لغت عربی هیئت معنا دارد، چطور مثلاً می گوییم ماء معنا دارد؟ هیئت فاعل، هیئت مفعول، هیئت مفعال، این هیئات هم معنا دارند، جمله شرطیه معنا دارد، خود هیئت جمله شرطیه معنا دارد که مباحث مفهوم شرط را، آن وقت ما این معنا را در قانون آوردیم که به طور کلی بحث کردند و بعد در قانون شریعت که مثلاً آیاتی که داریم یا روایاتی که داریم که در آن جمله شرطیه هست آیا از او در می آید مثلاً مفهومی استفاده می شود یا نمی شود و این بحث ها که جمله شرطیه صیغت لبیان الموضوع و کذا که ما عرض کردیم جمله شرطیه گاهی ثنائی است و گاهی ثلاثی است، آنی که مفهوم دارد باید ثلاثی باشد، ثنائیش مفهوم ندارد، الی آخر بحث ها که دیگه جایش این جا نیست، حالا یکی از مباحثی که در این جا الان مطرح شده در بحث همین کتب ما، مباحث هیئات است، آن وقت در فقه این ها تطبیقش هم شده عده ای مثل همین جا مباحث الفاظی که صراحت در بحث عقود دارند، مرحوم شیخ قدس الله نفسه یکی یکی این الفاظی را که مثلاً بعث، شریعت، اشتريت، ملک، مثلاً اعطيتک و فلان، سلطتک، این الفاظ را هم به یک مناسبتی، این بحث این که کدام لفظ باشد و کدام نباشد اصطلاحاً فقهی است.

این بحث کبرویش، بحث کبرایش آن ها مباحث اصولی است، البته یک مباحثی هم گاهی می شود که تقریبا جنبه توسط پیدا می کند بین مسئله فقهی و اصولی که عادتاً به او قواعد فقهیه می گوئیم، عادتاً این طور است پس مسائل فقهی داریم، قواعد فقهیه داریم و مسئله اصولیه داریم، این ترتیبی که کرارا عرض کردیم در تنظیم مباحث

مرحوم شیخ این مقدمه ای را که فرمودند تقریبا این مقدمه جز مباحث اصول هم مطرح است، البته این جا چون این مقدمه راجع به لفظ و اعتبار لفظ است اما چون در فقه کاربرد دارد به قواعد فقهیه شبهه است که جز قواعد باشد.

عرض کردیم به عنوان قاعده فقهیه هم در کتب اهل سنت این قسمتش نیامده، فقط این قسمت العبرة بالمقاصد لا بالالفاظ و عرض کردیم آتی که ما قائل داریم العبرة بالالفاظ لا بالمقاصد، البته امروز به ذهنم رسید برای تکمیل بحث کتاب الاشباه و النظائر سیوطی را بیاورم برایتان بخوانیم، ایشان ده بیست مورد از این مواردی را که مثلا لفظ بیع به این ها واقع می شود، البته آن ها مصداق هایی است که به درد بحث ما می خورد، دیگه دیدیم بحث خیلی طولانی شد دیگه فعلا نیامدیم. مثلا اگر گفت اعتق عبدک عنی بألف، می رویم به یک نانوا می گوئیم که آقا شما صد تا نان را به فقرا بده صدقه از طرف من صدقه بده به ده هزار تومان، این ها آمدند گفتند همین لفظ برای بیع خوب است، یعنی ده هزار تا شما از طرف من وکیل، ده هزار تومان بگذار، صد تا نان بخر از نان های خودت، بعد هم این صد تا نان که ملک من شد از طرف من به فقرا یا اهل محل شما مجانی بده، صدقه بده یا مجانی بده، دقت بکنید! ما لذا این بحث را هم چند بار عرض کردیم که اعتق عبدک عنی بألف در همین مثال های سیوطی هست، در اشباه و نظائر که این بیع است، این بحثی را که ما الان مطرح کردیم می خواهیم بگوئیم نه این بیع نیست، چون صریح در بیع نیست ولو بألف دارد اما صریح در بیع نیست، شاید هبه معوضه باشد، روشن شد؟ این مثال های ایشان، اگر هم می خواهید کتاب اشباه و نظائر هست مثال های ایشان را بخوانید، این بحث را تقریبا جز قواعد فقهی گرفتند و به صورت قاعده معروف العقود تابعة للقصد یا العبرة، این بحثی را که ما الان مطرح کردیم شکلی را که ما بحث مطرح کردیم این بود که یک فقط لفظ می خواهد، غیر لفظ نمی شود، دو: لفظ باید کاملا صریح باشد، و مراد ما از صراحت لفظ این است که آن معنای انشائی اول باید کاملا شناخته شده باشد، چارچوبش مشخص باشد، یک لفظی

.....
بیاوریم که ایجاد آن معنا را بکند، آن معنایی که چارچوبش مشخص است مثلاً بیع چارچوبش مشخص است، هبه مشخص است، اجاره مشخص است، عاریه مشخص است، نکاح مشخص است، این چارچوب ها که مشخص شد یک لفظی که آن چارچوب را، نه به لوازمش و ملزوماتش، نه با احتیاج به قرائن، این را بتواند با همان لفظ آن معنا را دقیقاً ایجاد بکند، ایقاع بکند و عرض کردیم نکته فنی بحث هم این بود که ما در باب عقود اعتبار کردیم ایقاع را، و ابراز تنها را کافی ندانستیم، اگر ابراز تنها کافی باشد خوب می شود عقود رضائی چون ابراز می کند که من راضیم، و این مثال هایی هم که مرحوم شیخ زدند یا مرحوم نائینی گفتیم که این هر دو مثال مشکل است، یکی بعثک بلا ثمن توضیحاتش گذشت، دیروز هم مثال مرحوم شیخ بعثک منفعة هذه الدار إلی شهر بکذا، این هم نمی شود، اجاره باید به لفظ آجرتک بشود، با لفظ بعثک این هم نمی شود و مطالبی را که توضیح داده شد. حالا مطالب را یک جمع بندی کلی بکنیم، طبعاً این مطالبی که عرض شد این ها بحث هایی است که عده ایش را هم الان توضیح می دهم که کجایش قابل بحث است.

ما مباحث کلی را که در این جا مطرح کردیم رئوس کلی بحث که به این نتیجه رسیدیم یک جداسازی را که مرحوم نائینی هم این تعبیر را داشت که فرق است بین حکایات و ایجادیات، تعبیر ایشان این بود و مرحوم شیخ هم آن تفکیک را داشت و عرض کردیم این یک اصل قرآنی است که انسان در زندگی خودش چه زندگی عقل عملی و چه عقل نظری، در هر دو قدرت لا یتناهی دارد در جداسازی، یک چیزی به عنوان ابراز است، یک چیزی به عنوان ایقاع است، یک چیزی به عنوان حکایت است، یک مقداری را می تواند با انشاء بگوید، یک مقداری را با لفظ می گوید، یک مقداری را با کتابت می گوید و إلی آخره که توضیح داده شد.

اصل دومی را که در این جا بنا گذاشتیم این که انسان طبق این جداسازی ها قدرت ساختن واژگان و الفاظ دارد که علم آدم الاسماء کلها را هم به همین معنا گرفتیم یعنی و مراد از اسماء هم اسم در مقابل فعل و حرف نیست، لفظ است، انسان و این ذاتی انسان است، توضیحاتش گذشت، ذاتی است، البته ذاتی در مرحله وجودش، همراه با وجودش هست، یک توضیحی را سابقاً عرض کردیم.

پس مسئله دوم و لذا اسماء شامل اسم می شود، فعل می شود، حروف می شود، هیئات می شود، مواد می شود، راه های مختلفی را که بشر راه رفته، و عرض کردیم بعید هم نیست چون الان ما کسانی که خط هیروگلیف نوشتند دقیقا نمی توانیم تشخیص بدهیم زیانشان چی بوده، بعید هم نیست که مثلا عده ای از مفاهیم را بشر اصولا اول به صورت تصویری مطرح می کرد. دیگه حالا آن بحثش چون بحث لغوی است فعلا پرونده را باز نکنیم برای خودمان درد سر درست می شود، این هم راجع به این قسمت

بحث دیگری که در این جا مطرح شد بحث الفاظ و واژگانی است که در مقابل جداسازی برای الفاظ بکار برده شده، فرض کنید مثلا در همین مسئله اگر گفت خانه ام را دیشب فروختم یعنی خبر می دهد، الان تسبیح را به شما فروختم این انشاء می کند یعنی انسان هم جداسازی می کند بین جایی را که فروختم را به عنوان اخبار است و هم تعبیر مناسب با هر دو بکار می برد، اگر مراد خبر باشد یک تعبیر است به تعبیر نائینی، مراد یکی است، توضیح دیگری که عرض کردیم نکته سوم عرض کردیم مرحوم نائینی در این جا مسئله حکایات و ایجادیات گرفتند، ما به جای کلمه ایجادیی ایشان چون ایجاد احتمال دارد مراد تکوینی باشد، خارجی باشد کلمه ایقاع را گرفتیم که یک معنای عامی باشد، معنای حکایات هم که ایشان گرفتند گفتیم آنی که مناسب است در اعتبارات و در امور اعتباری ابراز است، حالا ایشان تعبیر به حکایت کرده اسمش را ابراز بگذاریم، نکته چهارمی که مطرح بود عرض کردیم در مثل کتاب سنهوری اعتبار را در عقود و در قوانین روم باستان به اراده باطنه داد و از حقوقدان های آلمان نقل کرد به قول ایشان دَقُّوا فی النظر گفتند عقود بر می گردد به اراده ظاهره نه باطنه، عرض کردیم هر دو تفسیر قابل خدشه است، اراده ظاهره هم مهم نیست، اظهار الارادة ابراز الارادة، تعبیر به اراده ظاهره روشن نیست بلکه مراد ابراز الارادة است، این هم مطلب چهارمی که از او نقل کردیم.

مطلب پنجمی که نقل کردیم عرض کردیم مثل مرحوم آقای اصفهانی، آقای خوئی، مرحوم علامه طباطبائی، این ها در تفسیری که از انشاء دارند به ابراز برگرداندند، البته آقای خوئی دارند در مثل امر ابراز اعتبار نفسانی لذا عرض کردیم اگر ما باشیم و طبق قاعده حتی آن تعبیری که حقوقدان های آلمان کردند اراده ظاهره این هم لطیف نیست، اراده تعبیرش لطیف نیست، اعتبار لطیف تر است چون

در مانحن فیه امور اعتباری است، این تسبیحی که ملک من بوده ملک شما قرار می دهم، این امر اعتباری است پس یکی دیگه هم سر این شد، البته این مطلب را هم قبول نکردیم که انشاء ابراز اعتبار نفسانی باشد بلکه انشاء ایقاع است

مطلب ششم مطلبی بود که نائینی بین انحای ایجادیات فرق گذاشته بود، ایجادیات در معنای حرفی، ایجادیات در عقود و ایجادیات در مثل تمنی، عرض کردیم تعبیر ایشان کافی نیست و این توضیحش گذشت، البته این معلوم شد که بعضی از مطالبش باید طبق نظرات متعارف

در بحث هشتم عرض کردیم عقود را بعضی عقود شکلی قرار دادیم، عقودی که چارچوب ها و شکل معینی دارند و عقود رضائی، شکل ندارند، هر چی من راضی شدم، من به او راضی شدم و احتمال دادیم ابتدائاً در عقود شکلی قائل به ایقاع بشویم، در عقود رضائی قائل بشویم به ابراز، ابراز کافی است، و لکن در همان جا توضیح دادیم که حق این است که هر دو ایقاع اند، و لذا هم تعبیر به اراده روی همین جهت بود این درست نیست، هر دو ایقاعند، صحیح در عقود رضائی شما رضایت پیدا می کنید و عقد شکل ندارد لکن در عقود رضائی فقط رضا نیست، رضای به این که این مال او باشد، یک چیزی ربط می دهد، اگر رضا رضای باطنی شما باشد بگوییم ابراز خوب است، من راضیم شما این جا باشید، این خوب است اما اگر بخواهید ربط بدهید من راضی هستم این تسبیح مال شما باشد در مقابل، این رضا این ربط می خواهد، ربط ایجاد می خواهد.

پرسش: در امتدادشان نیست؟

آیت الله مددی: نه

ایقاع می خواهد، پس در امر بعدی انتخاب به این شد که باید عقود چه عقود رضائی باشد و چه عقود ایقاعی باشد باید این به صورت ایقاع باشد، ابراز تنها کافی نیست

مطلب بعدی گفتیم معنای اعتبار اصولاً فرض اولش این است که چیزی نیست و شما هستش می کنید، اصلاً اعتبار قوامش به این است که نیست مثلاً این کتاب ملک این آقا نیست، شما می خواهید ملک این آقا قرارش بدهید.

معنای بحث بعدی را که متعرض شدیم گفتیم در باب اعتباریات صحیحش این است که شما با لفظ ایجاد می کنید، ایقاع می کنید، قبل از تلفظ آن ایقاع نمی شود، آنی که در افق نفس شما هست در صقع نفس شما وجود دارد مجرد اعتبار صرفی است که هیچ اثر ندارد، بحث بعدی نهم یا دهم شماره هایش با شما، عرض کردیم چون نیست و هست می شود وقتی شما تلفظ کردید و گفتید به همان مقدار هست می شود نه اوسع و نه اضیق، چون جنبه حکایت و اخبار ندارد، جنبه ابراز ندارد، جنبه ایقاع دارد. به همان مقدار چون می خواهد هستش بکنید، به همان مقداری که ابراز می کنید هست می شود، مثلاً اگر گفتید بعثک بلا ثمن این با همین هست می شود، آن وقت مشکلتش کجاست؟ در بعثک اگر گفتید باید ثمن باشد، بلا ثمن گفتید بعث نمی گوئید، این مشکلتش این است،

امر بعدی که در آن جا متعرض کلمات مرحوم نائینی شدیم نائینی در این امور ایقاعی اعتبار کرد تدریجی نباشد، آنی باشد، این مطلب ایشان هم درست است، لکن تحلیل ما این بود که اگر تدریجی بود شما هر مقداری را که ابراز کردید به همان مقدار اعتبار می شود، باز مطلب دوم، مطلب سوم، مطلب چهارم به همان مقدار اعتبار می شود، آن وقت اگر بخواهید این ها را بعد از این که ابراز کردید ربط به هم بدهید عوض نمی شود، الواقع لا ینقلب عما هو علیه، پس حرف مرحوم نائینی هم درست است ولو تحلیل ایشان به نظر ما کافی نیست، تحلیلی که ما ارائه کردیم نظر ما در آن تحلیل این است، این باید به همان مقداری که هست لفظ بشود.

مطلب بعدی که اضافه کردیم در جایی که عقود دارای شکل معین اند، این را هم ما اضافه کردیم حق این است که بر فرض هم ما عقود رضائی را قبول بکنیم از این الفاظی که برای عقود شکلی اند استفاده نکنند مثلاً گفت بعثک بلا ثمن مرادش هدیه بود من باب مثال، از لفظ بعث استفاده نکنیم، بگوییم ملکتهک بلا ثمن مثلاً، از لفظ بعث که وضع شده برای عقود شکلی در عقود رضائی استفاده نشود، چون عقود شکلی دارای شکل معینی اند، اگر شما بخواهید قصد عقد رضائی بکنید قصد فردی است، لفظ با قصد فردی نمی شود، باید آن صریح در آن جهت باشد یعنی باید جوری باشد که لا اقل از این عقود شکلی استفاده نشود پس مثل بعثک بلا ثمن، بعثک منفعة هذه الدار کل این دو مثال باطلند، اگر یکی مرادش اجاره باشد و اگر مطلب اخیر، گفتیم در مثل بعثک منفعة هذه الدار یا بعثک بلا ثمن مثلاً گفتیم در بعثک بلا ثمن می خواهد این را بگوید من به تو هدیه دادند لکن از وقت این عقد تو مالکی نه از حین

قبض، که این را یک نوع عقد رضائی قرار دادیم، چرا؟ چون شارع می گوید در باب هدیه از حین قبض مالکی نه از حین عقد، این

معقول است گفتیم معقول است لکن این تصحیحش خیلی مشکل است

پرسش: اگر همچین چیزی بخواهم انجام بدهم باید ببرم در قالب مصالحه

آیت الله مددی: در قالب مصالحه چیز خاصی قرار بدهم، آن هم معلوم نیست مصالحه این کار را، این ظاهرش اولاً تقنین قانون است،

چون خود نظام آمده گفته شما بعد از قبض مالکید، من می خواهم قبل از قبض، این خودش تغییر نظام است، معلوم نیست عقد، حالا بر

فرض هم اگر این را قبول کردیم که عرض کردیم بعید نیست دنیای غرب یعنی یکی از ارکان دنیای سرمایه داری این باشد که این

جور عقد ها را قبول می کند به خاطر این که دست فرد را در مالکیت کاملاً باز می گذارد، می تواند همچین اعتباری بکند دستش باز

بگذارد ولو فکر هم می کنم در درجه غربیش حالا چون قوانینشان مختلف باشد به هر حال از نظر شرعی به نظر ما اولاً چنین هبه ای

را ما نداریم، این که نمی شود، ثانیاً مشککش این است که می خواهد با این عقد، با این قرارداد، با این اعتبار خودش حکم شرعی را

تغییر بدهد، این هم مشکل دارد، این صلاحیت تغییر حکم شرعی را ندارد

پرسش: مصالحه بدون عوض داریم اصلاً؟

آیت الله مددی: نه، هبه است، باز مصالحه بدون عوض نداریم، حالا اگر بگوییم توسعه هم بدهیم اما این که در مصالحه بدون عوض

باز هم، مگر ثابت بشود که مصالحه بدون عوض دستش در مصالحه باز تر باشد

پرسش: حالا حین القبض گفتید، حالا حین القبض نباشد

آیت الله مددی: خب نباشد پس شرع برای چی گفته؟ بیکار بوده؟

وقتی قانون آمد، می گویم اگر شما این معنا را گفتید باید شما قوانین بیع را بردارید مثلاً بگویید علم در آن شرط است؟ بگوییم نه

علم شرط نیست، تصادفاً مرحوم شیخ ابراهیم قطیفی قائل است که علم شرط نیست، می گوید من بالاخره راضی هستم آن هم راضی

است، من در دستم یک چیزی بود گفتم این را فروختم به ده هزار تومان، هم من راضیم هم او راضی است، پس کافی است، اگر این

.....
شد می گویم باید یکی یکی باید شرطیت علم را بردارید، یعنی این توضیحاتی را که ما برای عقود می دهیم یا به قول آقایان صیغ عقود اصلا کتب صیغ عقود را باید جمعش بکنیم، این صیغه نمی خواهد دیگه، ماده نمی خواهد دیگه، مضمون نمی خواهد، آن در اختیار من می شود، شارع گفت هبه از حین قبض، من قرار می دهم هبه از حین عقد، این در اختیار من شد.

پاسخ پرسش: علی ای حال نه چون شما مراجعه نمی کنید، چاپ که می شود، شما دلتان می خواهد آزاد باشید، به عقود مقید نیستید این مجموعه مباحثی بود که راجع به این جا طرح شد و نتیجه نهایی هم این مطلب شد که هم لفظ می خواهد و عرض کردیم بقیه طرق برای ابراز خوبند، برای ایقاع خوب نیستند مخصوصا که در ایقاع نکات مختلفی هست که این توضیحاتش را دادیم، چند توضیح دیگر هم راجع به عقد رضائی که عرض کردیم در شریعت فعلا منحصر در صلح است و التزامات رضائی که در شریعت فعلا در ضمن شروط می آید، توضیحات آن ها هم گذشت، این مجموعه جمع آوری کل مباحث است
طبعا تمام این مباحث به استثنای بعضی هایش همه قابل خدشه هست، دیگه حالا ما این بحث ها را الان این جا مطرح نمی کنیم و تکرار نمی کنیم.

من یک جمع بندی هم برای کل مباحثی که تا حالا گفته شده و چطور از این ها نتیجه گیری می کنیم.

بعد بعد از این که مرحوم شیخ به قول خود ایشان مقدمه را فرمودند، آخه یک مقدمه ای در عقد بیع بود که هم خود ایشان طولانی فرمودند و هم ما یکمی طولانی ترش کردیم بعد ایشان فرمودند إذا عرفت هذا

إذا عرفت هذا

بعد از این که این مطلب، یکمی عبارت شیخ طولانی شد.

فلنذكر ألفاظ الإيجاب والقبول؛ متعرض به الفاظ

منها: لفظ "بعت" فی الإيجاب، بعد ایشان می فرماید: و لا خلاف فيه فتوى و نصا،

راست هم می گویند، در این هیچ بحثی نیست

و هو و إن كان من الأضداد بالنسبة إلى البيع و الشراء

این بحث اضداد را در ضمن موارد آینده هم عرض می کنیم

لكن كثرة استعماله في وقوع البيع تعيينه

این کثرت استعمال موجب تعیینش در خصوص ایجاب شده است، این مطلب هم در خلال بحث آینده روشن می شود، این لفظ بعث

درش هیچ جای شبهه ندارد انصافا احتیاج به قرینه ندارد، کاملاً صریح است مثل فروختن فارسی، این کتاب را به تو فروختم به این

قدر، فروختم در فارسی همین طور صریح است

و منها: لفظ "شريت"

نه باب افتعال، نه با هیئت افتعال، با هیئت فعل ماضی مجرد

لوضعه له

چون ایشان می فرمایند که لفظ اشتریت وضع شده برای این معنا

كما يظهر من المحكى عن بعض أهل اللغة

از کتب لغت، البته خود ایشان در بحث رسائل در بحث ظن دارند که قول لغوی حجت است یا نه اما عملاً مراجعه می کنند

پرسش: تردید دارند

آیت الله مددی: بله می دانم اما الان این جا آوردند، تردید در آن جاست اما

بل قيل: لم يستعمل في القرآن الكريم إلا في البيع.

این را مرحوم آقای صاحب مفتاح الکرامه ادعا کرده شیخ هم از ایشان نقل کرده

و عن القاموس:

تعبیر عن القاموس اشاره به این است که خود قاموس پیش ایشان نبوده، حکایت می کند عن القاموس و انصافا کتاب قاموس به حساب کتاب بسیار خوبی است، خیلی در لغت جمع و جور است، کتاب های کلیدی لغت یکیش همین قاموس است، یکیش صحاح است، این ها انصافا کتاب های بسیار نفیسی اند

شراه یشریه:

این شراه که در کتاب قاموس به کار برده شده اشاره به این است که فعل متعدی است شراه، یشریه هم اشاره به این است که ناقص یائی است مثلاً یشراه نخوانید یا یشره نخوانید

ملکه بالبیع و باعه

هم به معنای ملکه بالبیع یعنی خرید و باعه به معنای فروخت

کـ"اشتری" فیهما

مثل لفظ اشتری، اشتری مراد این است که غیر از ثلاثی مجرد ثلاثی مزید از باب افتعال هم آمده، اشتری یعنی ثلاثی مزید باب افتعال فیهما

یعنی اشتری هم برای فروش است هم برای خرید

ضد

این ظاهراً عبارت قاموس این طور است یعنی این لفظ شراه و لفظ اشتری جز اضدادند، هم به معنای فروخت است هم به معنای خرید است، هم خرید و هم فروش

این یک مطلب در کتاب قاموس آمده

و عنه أیضا

باز از کتاب قاموس نقل شده که معلوم است شیخ کتاب قاموس را ندیدند

.....
کل من ترک شیئا و تمسک بغيره فقد اشترا

این لفظ این که این لفظ برای هر دو می آید چون اشتری در حقیقت این است که هر چیزی که، هر کسی که یک چیزی را ازش رفع

ید می کند غیرش را بردارد البته و تمسک بغيره مبادلہ هم باید توش باشد و إلا قصد مبادلہ نباشد دو تا هبه است مثلا

فقد اشتری

یعنی می خواهد بگوید که لفظ شری و اشتری اصولا ناظر به یک نکته معنوی است که در این دو تاست نه نکته لفظی، یک جهتی

هست که در بایع و مشتری در هما علی حد سواء، آن نکته اش این است که هر کدام از بیع و شراء تملیک است و تملک، شما

تملیک کتاب می کنید در مقابل تملک پول، آن هم تملک کتاب می کند در مقابل تملیک پول، ایشان می خواهد بگوید که نکته ای

که در باب بیع و شراء هست خرید و فروش هست نکته اش این است که یک چیزی را بگیرد و یک چیزی را بدهد، این معنا را اگر

در نظر گرفتیم هم در بیع هست و هم در شراء هست

من تمسک بغيره فقد اشتری

کاملا از عبارت واضح است که مرحوم شیخ کتاب قاموس پیشان نبوده، عرض کردم کتاب قاموس انصافا کتاب بسیار خوبی است

قاموس اللغة و فیما بعد یکی از علمای یمن به قول خودشان سید مرتضی ذبیلی، ذبیل محله ای است، شهری است، دهی است، ایشان

اهل یمن بوده بعد می آید ساکن مصر می شود و در مصر هم فوت می کند، ایشان یک کتابی دارد تاج العروس فی شرح قاموس، حالا

من فی شرح را از خودم گفتم

یکی از حضار: من جواهر القاموس

آیت الله مددی: من جواهر القاموس، می گویم من خیلی مقیدم که اسم را کم و زیاد نکنم.

این معنای من بود که شرح قاموس گفتم، این تاج العروس هم انصافا کتاب بسیار مفیدی است، فوق العاده، در کتاب جناب آقای تاج

العروس این یکی، کل من ترک شیئا و تمسک بغيره، خود در تاج العروس اضافه و من المجاز، این را مجازی گرفته، حقیقی حساب

.....

نکرده یعنی عرض کردیم سابقا این کتبی که ما الان به عنوان کتب لغت داریم به طور متعارف مجاز، خود قاموس مجاز و حقیقت را ندارد، در کتبی که الان ما از قدما داریم که تقریبا سعی کرده مرز مجاز و حقیقت را جدا بکند کتاب اساس البلاغة زمخشری است، معنای لفظ را می گوید بعد می گوید من المجاز و من المجاز، این جا در کتاب تاج العروس یک اضافه دارد و منه یعنی و من المجاز، تعبیر و من المجاز دارد، یعنی این در اصل لغت نیست، این روی مجاز است و لکن شیخ، اولاً شیخ گفت و هم در قرآن بکار برده شده و هم لغت

بعد گفت

و ربما يستشكل فيه: بقلة استعماله عرفا في البيع

استعمالش در بیع خیلی کم است،

و كونه محتاجا إلى القرينة المعينة و عدم نقل الإيجاب به في الأخبار و كلام القدماء. و لا يخلو عن وجه

هم وقت تمام شد هم من بی حال شدم، ان شا الله فردا یک توضیحاتی راجع به این عبارت اخیر شیخ ان شا الله که آیا این مطلب قابل

قبول هست یا نه و اصولا مطلب را چطور معنا بکنیم، فردا ان شا الله تعالی

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين